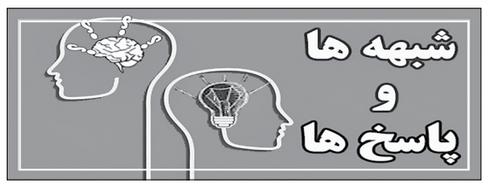

واقعیت جنگ‌های پیامبر(ص)

شبهه: پیامبر(ص) در طول دوران رسالت چند جنگ داشته است؟ و اصولا چرا ایشان می‌جنگید و این همه جنگ آیا اسلام را به عنوان دین جنگ و خشونت معرفی نمی‌کند؟

پاسخ: یکی از ترفندهای دشمنان اسلام، در مواجهه با اقبال جوانان به اسلام، جنگ‌طلب و خشونت‌آمیز معرفی کردن این دین است. در قرآن، دربارهٔ صلح و جنگ آیاتی داریم و بر هرکدام، در شرایط مختلف، تأکید شده است؛ اما با بررسی دقیق آنها، به دست خواهد آمد که اولویت با صلح بوده و جهاد برای رسیدن به صلح تشریع شده است. در اسلام جهاد، شرط «فی سبیل الله» دارد. جهاد فی سبیل الله نیز شرایطی دارد که تمام حقوق انسانی و اخلاقی و اجتماعی و مشابه آن را در خود جای می‌دهد. این نظام متفاوت با نظام‌های جنگ در مکتب‌های دیگر است. بر این اساس جنگ نیز نوعی داغ گذاشتن بر درد است و برای زمانی که درمان از طریق دارو کارآیی نداشته و چاره‌ای جز داغ گذاشتن بر درد نباشد، تجویز می‌شود. به جنگ‌هایی که خود پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله) در آن حضور داشته در اصطلاح، «غزوه» و به درگیری‌هایی که بدون حضور پیامبر به وقوع می‌پیوست «سریه» می‌گویند. [۱] اگرچه منابع، نبردهای عصر نبوی را ۲۷ غزوه و بیش از ۳۸ سریه شمرده‌اند[۲] که نهایتاً جمع آنها ۸۶ نبرد می‌شود که بر مسلمانان تحمیل شد اما تمام این نبردها در دوران ده‌ساله پس از هجرت به مدینه تا رحلت پیامبر اتفاق افتاده است. به‌جز عملیات معروف مانند بدر، احد، خندق، بنی‌قریظه، خیبر، موته، تبوک و حنین، بسیاری از این غزوه‌ها و سریه‌ها بر پژوهشگران تاریخی ناشناخته‌اند و همین امر موجب ایجاد سؤال در اذهان شده که چرا باید در طول ده سال بیش از هشتاد جنگ صورت گرفته باشد و از طرفی اسلام‌ستیزان نیز این مسئله را دستاویز خود قرار داده‌اند تا دین اسلام را دینی خشونت‌طلب معرفی کنند. اما دقت عمیق علمی در ۶۶ عدد از این ۸۶ جنگ نشان می‌دهد که حتی درگیری صورت نگرفته است تا چه رسد به جنگ.

به نمونه‌های زیر توجه کنید:

در اسلام جهاد، شرط «فی سبیل الله» دارد. جهاد فی سبیل الله نیز شرایطی دارد که تمام حقوق انسانی و اخلاقی و اجتماعی و مشابه آن را در خود جای می‌دهد. این نظام، متفاوت با نظام‌های جنگ در مکتب‌های دیگر است. بر این اساس جنگ نیز نوعی داغ گذاشتن بر درد است و برای زمانی که درمان از طریق دارو کارآیی نداشته و چاره‌ای جز داغ گذاشتن بر درد نباشد، تجویز می‌شود.

یکم: یکی از مشرکین به نام کرز بن جابر فهری، به نزدیک مدینه آمده و گوسفندان و گله‌های مردم مدینه را مورد حمله قرار داده و آنها را غارت کرد، رسول خدا زید بن حارثه را بر مدینه گماشت و کرز بن جابر را تعقیب کرد و تا اطراف بدر رفت اما کرز گریخته بود و سپس از آنجا بازگشت[۳] تاریخ‌نویسان این حرکت را یکی از جنگ‌ها نامیده‌اند!

دوم: افرادی از قبایل بنی سلیم و غطفان خود را آماده حمله به مدینه کرده بودند، پیامبر به‌سوی آنان حرکت کرده وتا محلی به نام قرقره الکدر رسیدند اما دشمن را ندیدند[۴] تاریخ‌نویسان این حرکت را یکی از جنگ‌ها نامیده‌اند!

سوم: پس از جنگ بدر، روزی ابوسفیان به همراه دویست سوار از مکه بیرون آمد و شبانه وارد مدینه شده و با همراهان خود به قبیله بنی‌نضیر رفتند و اما بنی‌نضیر درب را به روی آنها باز نکردند. بنابراین، نزد سلام بن مشکم رفته و وی اخبار مدینه را در اختیار او گذاشت. ابوسفیان هنگام برگشت مردی از انصار را همراه کارگرش کشت و دوخانه و یک مزرعه را به آتش کشید. این خبر به پیامبر رسید، اصحاب خود را فراخوانده و او را دنبال کردند اما آنان گریختند[۵] تاریخ‌نویسان این حرکت را یکی از جنگ‌ها نامیده‌اند!

چهارم: به پیامبر (ص) خبر رسید که گروه زیادی از بنی سلیم در بَحران گرد آمده و آماده مقابله با مسلمانان شده‌اند؛ حضرت با سیصد نفر از صحابه به بحران رفتند اما در آنجا هیچ‌کس نبود و به مدینه بازگشتند.[۶] تاریخ‌نویسان این حرکت را یکی از جنگ‌ها نامیده‌اند!

زمانی می‌توانیم اسلام، پیامبر اکرم و مسلمانان را به جنگ‌طلب بودن و خشونت متهم کنیم که آغاز جنگ از سوی آنها باشد، ولی بنا بر منابع تاریخی درگیری‌های پیامبر یا دفاعی، یا انتقام‌جویانه یا پیشگیرانه بود.

بنابراین تنها در غزوات بدر، احد، خندق، مصطلق، خیبر، فتح مکه، حنین و طائف درگیری صورت گرفته است[۷] البته شایان ذکر است که در خندق و فتح مکه درگیری‌ها بسیار اجمالی است و تنها در هفت غزوه، درگیری به معنای واقعی گزارش شده است. در بنی‌قریظه نیز درگیری به معنای جنگ صورت نگرفته، ولی ازآنجا که تعدادی در آن کشته شده‌اند جزء غزوه‌های با درگیری حساب کرده‌ایم[۸]

این وضع غزوات است، در سریه‌ها نیز همین‌طور بوده و بسیاری از آنها به درگیری حتی اجمالی منجر نشده است. اما این تعداد نبرد (چه درگیری صورت گرفته باشد و چه نه) نشان از خشونت در اسلام نیست، زیرا اکثراً از سه حال خارج نیست: یا دفاعی بوده مثل جنگ احد و خندق یا مشرکین کاری کردند که مسلمانان مجبور به مقابله به‌مثل شدند مثل بدر و برخی از سریه‌ها پیشگیرانه بوده، یعنی دشمن درصدد حمله بوده و در صورت هجوم آنها، مهارشان مشکل می‌شد، بنابراین مسلمانان زودتر اقدام کرده و با آنها مقابله کردند مثل خیبر و حنین.[۹]

نتیجه‌گیری

تنها در ۲۰ عدد از هشتاد و اندی غزوه و سریه، جنگ صورت گرفته است و تعبیر هشتاد جنگ صحیح نیست، البته این را هم بیفزاییم که مفهوم جنگ در فرهنگ عرب صدر اسلام با فرهنگ امروزی متفاوت است. در فرهنگ عرب به هر درگیری اعم از کوچک و بزرگ، جنگ اطلاق می‌شده است. ابوالفرج اصفهانی گزارشی از گفت‌وگوی دو عرب نقل می‌کند که می‌گفتند ما به‌جز جنگ باعث جنگ به معنای جنگ واقعی نداشتیم بلکه با سنگ و چوب همدیگر را می‌زدیم و اسم آن را جنگ می‌گذاشتیم.[۱۰] اما امروزه جنگ معانی خاص خود را دارد و هیچ‌گاه به نزاع‌های خیابانی و درگیری‌های اجمالی بین کشورها جنگ گفته نمی‌شود. بسیاری از غزوه‌ها و سریه‌هایی که بین مسلمانان و دشمنان آنان اتفاق افتاده است به درگیری‌های خیابانی می‌ماند تا جنگ به اصطلاح امروزی و در اکثر آنها تنها در حد تعقیب وگریز اجمالی بوده است. حتی در غزوه‌های بزرگی مثل خندق و تبوک، درگیری قابل‌توجهی دیده نمی‌شود که تعبیر جنگ در مورد آن صحیح باشد. آنچه به درگیری فراگیر بین مسلمانان و دشمنان آنان منجر شد تنها در نبردهای بدر، احد، بنی‌قریظه، خندق، موته، هوازن و احیاناً در تعداد انگشت‌شماری از سریه‌ها بوده است. علاوه‌بر آن، بنا بر مطالب فوق، برفرض که بپذیریم همه این موارد به درگیری منجر شده است زمانی می‌توانیم اسلام، پیامبر اکرم و مسلمانان را به جنگ‌طلب بودن و خشونت متهم کنیم که آغاز جنگ از سوی آنها باشد، ولی بنا بر همان منابع تاریخی این درگیری‌ها یا دفاعی، یا انتقام‌جویانه یا پیشگیرانه بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱. حلبی شافعی، ابوالفرج، السیره‌الحلبیه، دارالکتب‌العلمیه، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق، ج۳، ص ۲۱۳. ۲. ابن هشام، عبدالملک بن هشام الحمیری المعافری، السیره‌النبویه، تحقیق: مصطفی‌السقا و ابراهیم‌الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا، ج۲، ص۶۰۸. ۳. همان، ج۱، ص۶۰۱. ۴. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق: مارسدن جونس، بیروت، مؤسسه‌الأعلمی، چاپ دوم، ۱۴۰۹ق، ج۱،ص۱۸۲. ۵. همان ص:۱۸۱. ۶. همان، ص:۱۹۶. ۷. ابن هشام، عبدالملک بن هشام الحمیری المعافری، السیره‌النبویه، تحقیق: مصطفی‌السقا و ابراهیم‌الأبیاری و عبدالحفیظ شلبی، بیروت، دارالمعرفه، بی‌تا، ج۲، ص۶۰۸. ۸. مصطفی محسنی، جنگ یا صلح در اسلام، بوستان کتاب، ۱۳۹۹ش، صص۱۸۱ تا ۱۸۸. ۹. همان، صص ۱۷۸-۱۸۸. ۱۰. ابوالفرج اصفهانی، الأغانی، دار احیاء تراث عربی، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۵ ه ق، ج۳، ص: ۹.

مصطفی محسنی

عبدالکریم بن ابی العوجا، یکی از افرادی است که در سده دوم هجری/ هشتم میلادی به زندیق یا ماتریالیست معروف بودند.

وی بدون ترس، در مراکز مقدس مسلمانان حاضر شده، به اظهار عقاید خود می‌پرداخت. گفت‌وگوهای او با امام صادق(ع) و شاگردان ایشان، شیوه استدلال جعفر بن محمد(ع) را با کسانی که به آفریدگار اعتقاد نداشتند، نشان می‌دهد. آنچه در پی می‌آید بیان مناظرات امام صادق(ع) با این فرد است. وی با اینکه با امام مباحثات کلامی و عقیدتی متعددی انجام داده بود اما هیچ‌گاه به راه راست در نیامد و از پذیرش دین حق سر باز زد.

آنچه در این مناظرات حائز اهمیت است نحوه برخورد امام صادق با صاحبان عقاید باطل با سعه‌صدر بالا و هدایت آنها با شیوه استدلالی و برهانی است که الگویی برای پیروان حق و حقیقت به شمار می‌رود.

این مقاله از فصلنامه تاریخ اسلام شماره ۲۸ (با تلخیص) انتخاب شده است.

****

عبدالکریم بن ابی العوجا،[۱] از زندیق‌های مشهور سده دوم هجری بود و در زمره تمیم بصره و از قبیله بکربن وائل شمرده می‌شد.[۲] پدرش قریط بن حجاج، پس از آنکه در بین قوم خود به قتل متهم شد، به خراسان رفت و در آنجا به ابی العوجا مشهور گردید.[۳] وی در زمان فعالیت‌های ابومسلم، جاسوس دوجانبه بود و با هر دو گروه مروانیان و عباسیان ارتباط برقرار کرد، به همین علت متهم شد و به قتل رسید.[۴]

عبدالکریم، شاگرد حسن بصری (د: ۷۲۸/ه۱۱م) بود، ولی از آنجا که در سخنان حسن بصری در باب «جبر و اختیار» تناقض‌هایی مشاهده کرد، از او جدا گردید.[۵] وی به شهرهای مکه، مدینه و سرانجام کوفه سفر کرد. علت رفتن او به کوفه دقیقاً روشن نیست، اما گفته شده است که چون جوانان و خردسالان را فریب می‌داد، مورد تهدید عمرو بن عبید، متکلم مشهور، (د: ۷۶۱/ه۱۴م) قرار گرفت و ناگزیر به کوفه گریخت.[۶] والی کوفه، ابوجعفر محمد بن سلیمان او را دستگیر کرد و در سال ۱۷۷/ه۱۵۵م به قتل رساند.[۷] بلاذری، علت قتل او را بی‌احترامی به قرآن، مسخره کردن نماز و به کار بردن کلمات زندیق‌ها ذکر کرده است.[۸]

سخنانی بین امام صادق(ع) و ابن‌ابی‌العوجا رد و بدل شد که در منابع متقدم شیعه، چون اصول کافی از کلینی (د: حدود ۹۳۹/ه۳۲۸م)، توحید از شیخ صدوق (د:۹۹۱/ه۳۸۱م)، امالی از سید مرتضی (د: ۱۰۴۴/ه۴۳۶م)، احتجاج از طبرسی (د:۱۱۶۴/ه۵۶۰م) و نیز در آثار شیخ مفید (د:۱۰۲۲/ه۴۱۳) و شیخ طوسی (د:۱۰۶۷/ه۴۶۰م) آمده است.

عقاید ابن‌ابی‌العوجا

ابن‌ابی‌العوجا در تاریخ، به فردی دهری،[۹] ملحد[۱۰] و بیش از همه زندیق،[۱۱] مشهور است. زندیق در گستره زمانی، معانی گوناگونی داشته است.[۱۲] این کلمه، پیش از اسلام در ایران و عربستان رواج داشت و غالباً به پیروان مانی گفته می‌شد. به نظر می‌رسد که اعراب حیره، سبب آشنایی عرب‌ها با زندیق‌ها شده بودند. جالب توجه اینکه اغلب مخالفان پیامبر(ص) در مکه به زندقه منسوب بوده‌اند.[۱۳] در سده‌های نخست اسلامی هم «زندیق» غالباً به پیروان مانی گفته می‌شد. مهدی عباسی (خلافت ۱۶۹-۷۸۴/ه۱۵۸-۷۷۴م)، مهم‌ترین وظیفه خود را مبارزه با زندیق‌ها می‌دانست. وی آنان را کسانی خوانده است که مردم را به اموری فریبنده با ظاهری بس آراسته و نیکو دعوت می‌کنند.[۱۴]

عبدالکریم ابن‌ابی‌العوجا در گفت‌وگوها و سخنان متعدد، به رد خداوند و مخلوق بودن انسان معتقد بود. او پیامبر(ص) را قبول نداشت، ولی سؤالاتی درباره آن حضرت مطرح نساخت؛ با آنکه امام صادق(ع) از او خواست که اگر درباره پیامبر و کار او شک دارد، سؤال کند، جوابی نداد[۱۵] و در واقع عقل او در شخصیت پیامبر(ص) متحیر و درمانده بود. وی به خصلت‌های نیکوی پیامبر اشاره می‌کرد، ولی ترجیح می‌داد که این بحث را رها کند و به مطالب دیگر بپردازد.[۱۶] ابن‌ابی‌العوجا درصدد بود، که با جست‌وجو در موارد متناقض قرآن، آن را رد کند. وی همچنین منتقد حج و قوانین دیگر اسلام بود. علی‌رغم این عقاید، گاه به اسلام تظاهر می‌کرد؛ از این‌رو سیدمرتضی امثال او را که با تظاهر به اسلام، در نهان مقاصد باطنی خود را اجرا می‌کردند، برای اسلام و مسلمانان خطری بزرگ دانسته است.[۱۷]

ابن‌ابی‌العوجا برای محکوم کردن امام صادق(ع) بارها نزد ایشان می‌آمد و با امام بحث‌هایی انجام می‌داد. امام صادق(ع) پس از مباحثات متعدد با او، اعلام کرد که [وی] نسبت به اسلام، کوردل است و مسلمان نمی‌شود.[۱۸]

گفت‌وگوهای امام صادق(ع) و ابن‌ابی‌العوجا

زمان و چگونگی آشنایی امام صادق(ع) با ابن‌ابی‌العوجا مشخص نیست. اغلب گفت‌وگوهای امام صادق(ع) با او در مکه بوده؛ بنابراین به نظر می‌رسد که ابن‌ابی‌العوجا در موسم حج به مکه رفته و با امام(ع) سخن گفته است. مواردی نیز وجود دارد که شاگردان امام صادق(ع) سؤال ابن‌ابی‌العوجا را نزد امام مطرح کرده و جواب آن حضرت را به او رسانده‌اند.

نخستین و مهم‌ترین بحث‌های او با امام ششم(ع) درباره پروردگار بوده است. در ایام حج، هنگامی که ابن‌ابی‌العوجا، امام صادق(ع)، ابن‌مقفع و فرد دیگری در مسجدالحرام نشسته بودند و ابن‌مقفع از دانش امام صادق(ع) سخن گفت، ابن‌ابی‌العوجا برای اینکه اثبات کند ابن‌مقفع نادرست می‌گوید و جعفر بن محمد(ع) دارای آن عظمت علمی که ابن‌مقفع می‌پندارد، نیست، تصمیم گرفت با امام بحث کند و ایشان را بیازماید، برای همین به نزد امام آمد و این صحبت‌ها در روزهای بعد نیز ادامه یافت. سؤال ابن‌ابی‌العوجا از امام این بود که اگر خدایی هست چرا بی‌واسطه، خود را به مردم نشان نمی‌دهد و آنها را به‌پرستش خود نمی‌خواند تا حتی دو نفر از مردم با هم اختلاف نکنند؟ امام(ع) با ایراد به این دیدگاه، فرمودند: قدرت خداوند در طبیعت نمایان است و ابن‌ابی‌العوجا با مراجعه به خویش قدرت او را خواهد یافت و در به وجود آمدن، مرگ، پیری، شادی، خشم و حالت‌های دیگر، وجود او دیده می‌شود.[۱۹]

روز دیگر ابن‌ابی‌العوجا به مجلس امام آمد، ابن‌یار امام با تشویق او به سؤال فرمودند: من در پرسش را به روی تو باز می‌کنم و از او خواستند که بیان کند اگر ساخته شده بود، چگونه بود؟ وی با ذکر ویژگی‌های مصنوعات (ساخته‌شده‌ها)، به ابعاد دراز، پهن، گرد و... اشاره می‌کند. امام می‌فرماید: اگر برای مصنوع، صفتی جز اینها ندانی، باید خودت را هم مصنوع بدانی، زیرا همین ویژگی‌ها در وجود تو نیز دیده می‌شود.

نکته جالب توجه، روش امام(ع) در بحث است؛ آنجا که ابن‌ابی‌العوجا می‌گوید که این سؤال را هیچ‌کس پیش از تو نپرسیده و کسی بعد از تو هم نخواهد پرسید. امام می‌فرماید: فرضاً بدانی در گذشته از تو نپرسیده، از کجا می‌دانی که در آینده هم نمی‌پرسند. ایشان با این سخن، کوته‌فکری‌ها و پیش‌داوری‌های نادرست را که بسیاری از مردم به آن گرفتارند، محکوم می‌کند. در اینجا امام(ع) با استفاده از تمثیل در استدلال خود، مطالب را به صورت تجربی تبیین می‌فرماید: بگو بدانم اگر تو کیسه جواهری داشته باشی؛ در حالی که جواهر را ندیده و نمی‌شناسی و کسی بگوید در کیسه تو اشرفی است و تو بگویی نیست و او بگوید اشرفی را برای من تعریف کن و تو اوصاف آن را ندانی، آیا تو می‌توانی ندانسته بگویی اشرفی در کیسه نیست؟ گفت: نه. امام فرمود که وسعت جهان هستی از کیسه جواهر بزرگ‌تر است شاید در این جهان مصنوعی باشد، تو که صفت مصنوع و غیرمصنوع را نمی‌دانی، چگونه می‌توانی وجود آن را انکار کنی؟

ادامه بحث در روز سوم مطرح شد. این‌بار ابن‌ابی‌العوجا از امام پرسید: دلیل بر حدوث اجسام چیست؟ ظاهراً مقصود او بحث مشهور «حدوث و قِدَم» ماده بود که بحث‌های دامنه‌داری بین دانشمندان طبیعی و علمای مسلمان به وجود آورده بود. امام(ع) دلیل حدوث اجسام را تغییر شکل، بزرگ و کوچک‌شدن، و انتقال آنها به حالت دیگر ذکر کردند، زیرا اگر جسمی قدیم باشد، نابود و متغیر نمی‌شود و دو صفت ازلی و عدم با حدوث قِدَم با هم در یک چیز جمع نمی‌گردد. عبدالکریم فرض را بر این می‌گذارد که اگر اجسام همه به کوچکی خود باقی بمانند، چگونه به حدوث آنها استدلال می‌کنی؟ امام در اینجا بر توجه به واقعیت تأکید می‌کنند و اینکه فرض خیالی درست نیست، زیرا بحث ما درباره همین جهان موجود است نه جهان دیگر. اگر این جهان را برداریم و جهان دیگری جای آن بگذاریم، این جهان نابود شده و همین نابودشدن و به وجود آمدن جهان دیگر، دلالت بر حدوث دارد. البته در آن حالت هم امام پاسخ او را می‌دهد.[۲۰]

سال بعد دوباره ابن‌ابی‌العوجا به مکه آمد و امام(ع) از او پرسید: آیا به عقاید قبلی خود باقی است و چون جواب شنید که بله، در برابر ابن‌ابی‌العوجا که می‌خواست بحث را شروع کند، فرمود: در حج جدال نیست. امام با این سخن نشان داد که او درصدد یافتن حقیقت نیست، بلکه به مجادله می‌پردازد و سخنی فرمود که سال قبل نیز در جلسه اول، بحث با ابن‌ابی‌العوجا را با آن سخن شروع کرده بود: «اگر حقیقت و فرجام کار چنان باشد که تو گویی- در صورتی که چنین نیست- ما هر دو در آخرت پیروزیم. اما اگر وضع چنان باشد که ما می‌گوییم- و این چنین نیز هست- آنگاه ما در سرای دیگر نجات یابیم و تو هلاک شوی.»[۲۱]

دکتر زرین‌کوب این سخن حکمت‌آمیز را صورتی از بیان معروف پاسکال،[Pascal] دانشمند فرانسوی، دانسته است که حکمای اروپا «شرطیه پاسکال» [Paride Pascal] خوانده‌اند، در حالی که قرن‌ها پیش از پاسکال، امام صادق(ع) آن را مطرح کرده و مسلمانان با آن آشنا بوده‌اند.[۲۲]

در روایت دیگر آمده است که در هنگام مراسم حج، ابن‌ابی‌العوجا، ابن طالوت، ابن اعمی، ابن‌مقفع و چند تن از زندیقان در مسجدالحرام گرد آمده بودند، امام صادق(ع) نیز حضور داشتند. آن گروه از ابن‌ابی‌العوجا خواستند نزد امام رفته و با بحث‌های خود او را محکوم و رسوا کند. می‌شوند که در نهایت استحکام و نیکویی بنا شده باشد و در آن فاخرترین فرش‌ها گسترده باشد و همه نیازمندی‌های انسان، از انواع خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشاک و... در آن مهیا کرده باشند و هر چیزی را در محل خود قرار داده باشند، چون آنها وارد آن خانه شده و کورانه پا زنند در برابر ظرفی یا چیزی که در جای خود گذاشته شده و آنها ندانند برای چه در آن موضع گذاشته شده و برای چه مهیا شده، به خشم آمده و خانه و بنا کننده خانه را مذمت کنند.[۲۳]

ابن‌ابی‌العوجا که خداوند را جسم تصور می‌کرد، پرسید که چگونه خدا می‌تواند هم در آسمان باشد و هم در زمین. امام در پاسخ فرمود: تو او را مخلوق در نظر گرفتی که چنین سؤالی می‌کنی؛ در حالی که هیچ‌جا از خدا خالی نیست و هیچ‌جا او را فرا نگیرد و هیچ مکانی نزدیک‌تر از مکان دیگر نیست.[۲۴] بار دیگر درباره بی‌نیازی خداوند از امام(ع) سؤال کرد و امام پاسخ او را داد.[۲۵] امام حتی او را به نامش توجه داد و پرسید کریم کیست که تو بنده او می‌باشی؟[۲۶] اما این بحث‌ها سبب نشد که ابن‌ابی‌العوجا از عقاید خود دست بردارد.

شیوه استدلالی امام صادق(ع)

وی همچنان به تکرار سخنان گذشته خود می‌پرداخت. روزی در حالی که بین محراب و منبر پیامبر در مسجدالنبی نشسته بود و با دوستانش بحث می‌کرد به انکار خداوند پرداخت. در این هنگام مطالب او به گوش مفضل بن عمرو رسید و وی نتوانست تحمل کند و به او خطاب کرد که ملحد شده‌ای! در پاسخ او ابن‌ابی‌العوجا از شیوه برخورد امام صادق(ع) با خودش یاد می‌کند که چگونه این سخنان را شنیده و دشنام نداده و «او صاحب حلم و وزانت و خداوند عقل و متانت است. او را طیش و سفاهت و غضب از جا به در نمی‌آورد. گوش می‌دهد سخنان ما را و می‌شنود دلایل ما را تا آنکه ما آنچه در خاطر داریم، می‌گوییم و گمان می‌کنیم که حجت خود را بر او تمام کرده‌ایم». آنگاه با استدلال مختصر و محکم، کلام ما را پاسخ می‌دهد.[۲۷]

پس از این صحبت‌ها، مفضل نزد امام صادق(ع) رفته و امام، شیوه صحیح استدلال کردن را به او آموزش می‌دهند. روش استدلالی امام در این جلسه‌ها، تمثیلی و با تکیه بر عقل و علوم طبیعی بوده است. امام، کسانی را که مدبر عالم را تکذیب کرده و وجود آفات و شرور عالم را دستاویزی برای انکار خالق و تدبیر و حکمت او تلقی می‌کنند همچون کورانی توصیف کرده که داخل خانه‌ای

امام صادق(ع)، کسانی را که مدبر عالم را تکذیب کرده و وجود آفات و شرور عالم را دستاویزی برای انکار خالق و تدبیر و حکمت او تلقی می‌کنند همچون کورانی توصیف کرده که داخل خانه‌ای می‌شوند که در نهایت استحکام و نیکویی بنا شده باشد و در آن فاخرترین فرش‌ها گسترده باشد و همه نیازمندی‌های انسان، از انواع خوردنی‌ها، نوشیدنی‌ها، پوشاک و... در آن مهیا کرده باشند و هر چیزی را در محل خود قرار داده باشند، چون آنها وارد آن خانه شده و کورانه پا زنند در برابر ظرفی یا چیزی که در جای خود گذاشته شده و آنها ندانند برای چه در آن موضع گذاشته شده و برای چه مهیا شده، به خشم آمده و خانه و بنا کننده خانه را مذمت کنند.

احتجاجات امام صادق(ع) با کمونیست زمان

طاهره عظیم‌زاده تهرانی

علی‌رغم آنکه ابن‌ابی‌العوجا سعی کرده است که استدلال‌های فلسفی و کلامی ارائه دهد؛ اما بحث‌های او عقلانی و برای یافتن حقیقت نبوده، بلکه از تعصب به عقاید گذشته ناشی می‌شده است. با این همه، امام صادق(ع) از بحث با او خودداری نکردند؛ به وی آزادی اظهار عقیده، حتی عقاید متعصبانه و غرض‌آلود را دادند؛ او را به سؤال کردن تشویق و از اینکه گره و نکته‌ای در ذهن او مبهم باقی بماند جلوگیری کردند.

ابن‌ابی‌العوجا درخصوص آیه «کلما نضجت جلودهم بدلنا هم جلوداً غیرها» (نساء/۵۶) از امام صادق(ع) پرسید: چه می‌گویی درباره این آیه که «هرگاه پوست‌شان بسوزد، پوستی دیگر بر آنها بپوشانیم تا همواره عذاب را بچشند»، گناه پوست دیگر چیست؟ حضرت فرمود: وای بر تو! آن پوست دوم، همان پوست نخستین است در صورتی که همان پوست اول نیست. آنگاه امام مثالی می‌زند تا به فهم او نزدیک‌تر باشد: اگر کسی خشت خامی را بشکند و خاک آن را در قالب بریزد و خشت دیگری بزند، این خشت دوم همان خشت اول است، ولی خشت اول هم نمی‌باشد؛ همین‌گونه است بدن انسان.[۳۰]

تناقض‌یابی در قرآن

ابن‌ابی‌العوجا سعی می‌کرد که در قرآن تناقض بیابد. روزی از هشام بن حکم پرسید آیا خدا حکیم است؟ و چون شنید بله، گفت: پس از قول: «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم ان لاتعدلوا فواحده» (نساء/ ۳)، خبر بده؛ اگر این آیه فرض است، با آیه: «لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم...» (نساء/ ۱۲۹) تناقض دارد. خداوند که حکیم است این‌گونه سخن نمی‌گوید. هشام برای به دست آوردن پاسخ امام صادق(ع)، به مدینه رفت و امام فرمود: آیه «فانکحوا ما طاب...»، یعنی در نفقه ولیکن آیه «ولن تستطیعوا»، یعنی در مودت و دوستی.[۳۱]

یکی از سؤالات ابن‌ابی‌العوجا از امام(ع) درباره گونه‌های مختلف مرگ مردم بود. امام(ع) جواب دادند: اگر علت مرگ مردم یکی بود، مردم ایمن بودند تا علت بیاید و خداوند دوست ندارد مؤمن چنین حالتی داشته باشد و از مرگ غافل باشد.[۳۲]

مسئله دیگری که ابن‌ابی‌العوجا مطرح کرد، درباره ارث زن بود که هنوز نیز مورد سؤال می‌باشد؛ وی پرسید: چرا

یکی از سؤالات ابن‌ابی‌العوجا از امام(ع) درباره گونه‌های مختلف مرگ مردم بود. امام(ع) جواب دادند: اگر علت مرگ مردم یکی بود مردم ایمن بودند تا علت بیاید و خداوند دوست ندارد مؤمن چنین حالتی داشته باشد و از مرگ غافل باشد.

زن که ضعیف است یک سهم دارد و مرد قوی، دو سهم؟ امام فرمودند: زیرا اسلام جهاد و جنگاوری را از زن برداشته؛ مهر و نفقه را بر مرد لازم شمرده است و در بعضی جنایات اشتباهی که خویشاوندان خاطی باید دیه بپردازند، زن از مشارکت با دیگران در پرداخت دیه معاف شده است؛ از این‌رو، سهم زن در ارث از مرد کمتر است.[۳۳]

نتیجه

ابن‌ابی‌العوجا، از زندیق‌های معاصر با امام صادق(ع) بود. او به ماوراءالطبیعه و معاد اعتقاد نداشت. همچنین وی به لاابالی‌گری و دهری‌گری گرایش داشت. علی‌رغم آنکه ابن‌ابی‌العوجا سعی کرده است که استدلال‌های فلسفی و کلامی ارائه دهد؛ در واقع بحث‌های او عقلانی و برای یافتن حقیقت نبوده، بلکه از تعصب به عقاید گذشته ناشی می‌شده است. با این همه، امام صادق(ع) از بحث با او خودداری نکردند؛ به وی آزادی اظهار عقیده، حتی عقاید متعصبانه و غرض‌آلود را دادند؛ او را به سؤال کردن تشویق و از اینکه گره و نکته‌ای در ذهن او مبهم باقی بماند جلوگیری کردند؛ شیوه بحث او (خبر دادن از آینده) و اینکه هیچ‌کس این سؤال را نمی‌کند، غلط دانستند، زیرا او از آینده خبر ندارد و به جای بحث‌های پیچیده و استفاده از اصطلاحات [مشکل علمی]، با آوردن نمونه‌های تجربی و تمثیلی و نیز ارائه استدلال منطقی به پاسخ پرداختند. این شیوه، ابن‌ابی‌العوجا را به تمجید از امام واداشت و او به عقل و متانت و سخنان معجزه‌آسای آن حضرت اعتراف کرد.

---

۱. به نام‌های محمد بن ابی‌العوجا، ر.ک: اسماعیل بن عمر ابن کثیر، البدایه والنهایه، تحقیق علی شیری (بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸)، ج ۱۰، ص ۱۲۱ و همچنین به نعمان بن ابی‌العوجا نیز او را خوانده‌اند، ر.ک: ابن الندیم، الفهرست، ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶)، ص ۶۰۱. ۲. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف (دمشق، دارالیقظه العربیه، ۱۹۹۸)، ج ۳، ص۱۰۵. ۳. مؤلف نامعلوم، اخبار الدوله العباسیه (بیروت، دارالطلیعه، بیتا)، ص ۳۸۹. ۴. عبدالحسین زرین‌کوب، تاریخ مردم ایران (تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷)، ص ۷۵. ۵. صدوق، توحید (قم، جماعه المدرسین، ۱۳۷۸)، ص ۷۵۳. ۶. ابن حجرعسقلانی، لسان المیزان (بیروت، الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق/۱۹۷۱م)، ج۴، ص ۵۲. ۷. محمد بن یعقوب الکلینی در اصول کافی (تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق) ج ۱، ص ۷۸ و صدوق در التوحید، (قم، جامعه المدرسین، ۱۴۰۴ق) ص ۲۹۸ نوشته‌اند که پس از صحبت با امام صادق(ع) در هنگام حج دچار دردی در ناحیه شکم گردید و بعد در گذشت. ابن‌حجر عسقلانی در لسان المیزان، پیشین، ج ۴، ص ۵۲ تاریخ مرگ او را در سال ۱۶۰ه ذکر کرده است. ۸. بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۶. ۹. مفضل بن عمرو، توحید مفضل (تهران، صدر، بیتا)، صص ۹-۱۰. ۱۰. محمدبن عمر الرازی، المحصول فی علم اصول الفقه (الریاض، جامعه الامام محمد بن سعود الاسلامیه، بیتا)، ج ۴، ص ۳۶. ۱۱. محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوک (بیروت، الاعلمی، بیتا)، ج ۶، ص ۷۹۹. ۱۲. در اصل کلمه‌ای فارسی گوناگونی یافت، ر.ک: جوالیقی، المعرب (تهران، ۱۹۶۶م)، صص ۷-۱۶۶؛ مرتضی عسکری، صد و پنجاه صحابی ساختگی، ترجمه محمد سردارنیا (تهران، کوکب، ۱۳۶۱)، صص۲۹-۳۰؛ البته وجود زندقه دستاویزی برای سیاستمداران شد که مخالفان‌شان را به این نام بخوانند، برای همین نمی‌توان همه کسانی که مورد این اتهام واقع شده‌اند «زندیق» دانست. ۱۳. عباس زریاب، سیره رسول‌الله (تهران، سروش، ۱۳۷۰)، ص ۱۳۶. ۱۴. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴۳۳. ۱۵. مفید، الارشاد فی حج علی العباد (بیجا، دارالمفید، ۱۴۱۳)، ج۲، ص ۲۰۱. ۱۶. مفضل بن عمرو، پیشین، صص ۷-۸. ۱۷. شریف مرتضی، امالی المرتضی (قم، مکتبهٔ آیت‌الله المرعشی النجفی، ۱۳۲۵ق/۱۹۰۷م)، ص ۸۸. ۱۸. کلینی، پیشین، ج ۱، ص ۷۸. ۱۹. همان، ج ۱، ص ۹۶. ۲۰. همان، صص ۷۶-۷۷. ۲۱. همان، صص ۷۵و۷۸؛ احمدبن علی الطبرسی، الاحتجاج، (النجف، دارالنعمان، ۱۳۸۶ق/۱۹۶۶) ج ۲، ص ۷۵. ۲۲. زرین‌کوب، کارنامه اسلام، پیشین، ص ۱۰۲. ۲۳. در خبر صدوق سخن از ابن‌مقفع نیست، بلکه فقط نوشته است: «فجلس الیه فی جماعه من نظرائه»، صدوق، التوحید، پیشین، ص ۲۵۴